

لقد كان في قصصهم عبرة لأولي الألباب

الحمد لله والمنه كه درين آوان مسرت اقتران بفضل خالق رحمانی
و تأیید یونانی نسخه متبركه المسمی به

مآثر رحیمی

كه جناب سامی ملا عبد الباقي نهاوندي در سال ۱۰۲۵ هجری

قدسسي تصنيف نموده بسعي و تصحيح احقر عباد

محکم هدايت حسين مدرس زبان عربي

و فارسي در پرسیدنسي کالج کلکته

برای ایشیائک سوسائیتی بنگاله

بجلیه طبع آراسته گردید

طبع علی اسلوب جيد و نمط حسن في مطبع پیتس مشن

الواقع في دارالامارة کلکته

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فراید حمد و سپاس - و آئین شکر ببقیاس سزاوار پیشگاه محافل
واقف السرائر است - که سلطان نافذ فرمان منع بدیعیش باشاره کریمه
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلْسَالٍ مِنْ حَمَآءٍ مَّسْنُونٍ جفود معجده انسانی را
از کدم عدم بکشور وجود روان ساخته - و سیاست امر منیعش این بلند
خبرگاه مقرونس را بی پایه و ستون برافراشته - و در معسکر نجوم فلکی
خورشید جهان گشا را بچرخچپیگری - و ماه فلک نورد را بطایه داری
مامور داشته - و مهندس حکمت بالغه اش نشیمن خاک را که عمارت
پائین افلاک است - بکنوز معادن پیراسته - و بهار آرای قدرتش گلهای
چار باغ عناصر را بکمال صنعت رنگ آمیزی نموده صِبْغَةَ اللّٰهِ وَمَنْ اَحْسَنُ
مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ * فیاضی که فیض بیدریغش بمودای
کریمه و جعلناکم خلائف فی الارض سلسله انبیای کرام و طبقه سلاطین
عظام را بهم عفانی قدرت قهرمانی پس از بلوغ مستقر خلافت برتبه
فرماندهی و فرمان روائی رسانیده - و انبیا را مرآت وجه الله و سبب
تکمیل معرفت و شناسائی گردانیده - و جیوش سلاطین را که اساطین
کارخانه ماء و طین اند - سبب آرایش عالم - و آرامش امم - و آسایش
سلسله نسل بنی آدم - شرف امتیاز بخشیده - تا از کدف کف مشیت
یزدانی فارس عزم شان در ساحت ملک سلیمانی عفان حکم رانی
گشاید - و طنطنه پنج نوبت سلطنت شان از شش جهت غلغله در
هفت اقلیم افکند *

* سعدی شیرازی *

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
و از هوجبه گفته! اند و شفیدیم و خوانده ایم
دفتر تمام گشت و بپایان رسید عمر
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

و درود مسبحان افلاک بر روان پاک انبیا و رسل و خلفای ایشان باد -
که بتواتر ابلاغ و اخبار و تواریخ کذب و آثار - کاشف پیوند اول و آخر -
و شارح مسلک باطن و ظاهر - و مخبر ربط قدیم و جدید - و مظهر فرق
شقی و سعید اند - و تحیات زاکیات نثار ذات قدسی سمات آن مفخر
کایفات - و اشرف موجودات - و سرخیل انبیا و رسل - و عقل کل -
و هادی سبیل باد که بحسب نشأ قدسی - فاتحة الكتاب ابداع و اختراع
است * جامی *

يَا صَاحِبَ الْجَمَالِ يَا سَيِّدَ الْبَشَرِ * مِنْ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ لَقَدْ نَوَّرَ الْقَمَرُ
لَا يُمْكِنُ النَّوَاءُ كَمَا كَانَ حَقُّهُ * بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر
و بر آل و اصحاب گرامش تحفه سلام و صلوات باد الی یوم الميعاد *

اما بعد بر دقیق طبعان دقیقه رس - و آفتاب ضمیران صبح نفس -
واضح و مبرهن است - که هر جا که خورشید جهان افروز علم بحکم کریمه
و اشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِفُورِ رَبِّهَا پرتو افکن گردد - ذره بیمقدار را جلوه خورشیدی -
و گدایی محتاج را رتبه جمشیدی بخشد - و مواد از علم معرفت
و شناسائی بقدر نمائیهای صانع ملک و ملکوت - و مدبر فاسوت و لاهوت -
و استبصار بعقیقت موجودات - و استقراء بماهیت ممکنات - و استخبار
از وقایع متقدمین - و استعلام بغلبه سلاطین بر روی زمین - و اطلاع

بر حقیقت نفس الامر کما فی الواقع - چنانچه کسافیکه در کتب
تواریخ و سیر سالهای دراز بمشقت تمام روزها رنج برده - و شبها
دود چراغ خورده - و زحمت ریاضت کشیده - عاقبت کار شان
بجائی رسیده - که طرح افلاک را مهندس - و شرح اسرار را مدرس -
و علم ازل را محقق - و پیر خرد را مصدق اند - و شاهد مطلب
آنکه کتب عدیده از مصنفین پسندیده لَأَعَدَّ وَا لَّا تُحْصَى موجود - که رق
مفسور شان در بیت المعمور کتابخانهای اعظم دولتی - و مخزنهای معظم
ملتی - بواسطه کثرت و وفور - کمتر منظور نظر و ملحوظ بصر است - از
آنجمله نسخه نامی - و تاریخ گرامی - **المسمی به مآثر رحیمی** -
که درین آوان مسرت اقتران در کتابخانه مبارکه ایشیاتک سوسایتی خطه
بنگاله مثل لؤلؤ منثور مشهور افتاد - که مانند گنج بادآور در کتابخانه
میمونه موصوفه مصروف النظر است *
* مصرع *

یوسفی ماند که در زندان بود

پس نسخه مذکوره را بحضور عالیحضرت - معالی مفرزت - اورنگ زیب
کشور دقیقه سنجی و سخندانای - سلطان اقلیم نکه پروری و سحر بیانی -
سری و سروری دستگاه - ملاذ و مآب این هواخواه - والا نژاد - گرامی نهاد -
مجموعه فضایل و کمالات نوع انسان - مرجع و مآب هنرمندان دوران -
سوار جلالت آثار **کرنل دگلس کریون فیلات حفظه الله**
مِنْ نَوَائِبِ الدُّنْيَا وَ طَوَائِبِهَا - وَ جَعَلَ عَوَاقِبَ أُمُورِهِ أَحْسَنَ مِنْ فَوَائِبِهَا *
جز گهر ذات گرامی صفات * کیست درین دایره ششجهتات
آنکه بود مرجع ارباب علم * وانکه بود مجمع حسن و صفات
سرمه کش دیده بینمای عقل * صاحب ما حضرت **کرنل فلان**

تشنه لبان ادب و علم را * مرحمتش چشمه آب حیات
 علم عرض آمده جوهر دلش * عقل صفات آمده طبعش چو ذات
 تا ابد الدهر بنامش ز علم * کاتب قدرت بنویسد بوات
 تقدیم نمودم - علاقه خاطر مبارکش بجمعیت این اوراق تعلق یافته و از محضر
 شرافت مظهر - سعادت اثر اراکین عظام اداره مبارکه سابق الذکر بحسن
 امطناع جناب معزى الیه اشاره تصدیق بر طبع آن شرف صدور پذیرفت -
 تا دوستان را از دریافت مضامین آن شکفتگی حاصل آید - و هر یک
 بقدر حوصله و امکان جیب و بغل را ازین گلستان پر گل نماید - و داعی
 بیدعنا را هیچ غرض در طبع و نشر آن نبوده و نیست و نخواهد بود -
 الا آنکه خدمتی بعالم انسانیت و ارباب علوم و قواریخ و بالتخصیص
 اراکین عظام اداره مبارکه محترمه نموده باشم - الهی این جمعیت از
 سنگ تفرقه حوادث دور - و از نظر هر ناپسند مصون و مستور باد -
 بِاللَّيْبِ وَآلِهِ الْأَمْجَاد *

و نسخه موصوفه از مصنفات ادیب کامل کافی وافی
ملا عبدالباقی نهانویست که در دیار سپهر اقتدار عبدالرحیم
 خان - المشهور و ملقب بخان خانان در زمره اهل قلم بوده - و با اشاره
 خان موصوف این نسخه را در ذکر حالات سلاطین قراقویینلو که اجداد
 خان موسوم اند - و حالات خان مذکور تصنیف نموده - و ضمناً ذکر
 حالات سلاطین غزنین و بغاله و جونپور و مالوه و کشمیر و ملتان و دهلی
 و گجرات و دکن و خاندیس با بعضی معاصرین از حکما و اطبا
 و شعرا و سپاهیان رفیر ذلک شامل نموده - گرچه در کتب معتبره

متعدده مثل عرفات العاشقين (۱) و مجمع النفایس (۲) و تذکره طاهر نصیر آبادی (۳) و جام جهان نما (۴) شرح حالات مصنف مذکور را مفصلاً و مشروحاً نگارش داده اند - لکن آنچه مصنف کتاب در باره خویشتن نوشته عیناً درج این اوراق می نمائیم *

ذکر حالات مصنف

بخطبر شکسته رسید - که باوجود عدم حالت و استعداد خود را در سلک این گرامی طبقه و طایفه و بندگان ایشان در آورد - و سطوری از حالات خود و سبب بشرف بندگی این خدیو ملک بی نیازی رسیدن را بدستیاری قلم دو زبان بیان نماید - نظر از عیب خود ستائی و فنگ مفاخرت خود نمودن - که بغایت مذموم است پوشیده - ثبت کردن حالات خود را متصدی شد - اگرچه سیادت پناه امیر قتی الدین محمد تذکره نویس کاشی در تذکره خود در مآثر الخضریه که بغام نامی برادر ارشد ارجمند راقم آقا خضرا نوشته - مفصلاً بتفید تحریر در آورده - و حسان الزمان امیر ابوالبقاعی تفریثی نیز در تذکره که بغام پادشاه ملایک سپاه - شاه عباس نوشته - متصدی آنها شده - و حسب و نسب و استعداد و حالت پدر بزرگوار - و برادر عالیقدر این ذره خاکسار را چنانچه باید و شاید - بیان نموده اند - و تحریر و تقریر این دو بزرگوار بجهت شناخت و معرفت این کمینده - و سلسله فقیر کانی ست - اهل دیگر بلاد و امصار ربع مسکون چه اهل خراسان و عراق -

(۱) نسخه قلمی جلد دوم صفحه ۴۶۱ *

(۲) نسخه قلمی مجلده دوم صفحه ۳۰۶ *

(۳) نسخه قلمی صفحه ۷۱ *

(۴) نسخه قلمی صفحه ۱۸ *

و ایران را شفاخت حاصل است - مولد و منشأ این احقر ذرات - قریه جولک نهادند همدانست و اصل آبای عظام کرام راقم از طایفه کردجولک است - که زیاده از سی هزار خانوارند - و در حوالی بغداد و عراق عرب در قصر شیوین می باشند - و در اوایل پادشاهی شاه اسمعیل الحسینی الصفوی بسبب نزاعی که با دیگر اقوام و عشایر و قبایل کردستان داشته اند - و میانه ایشان بجدل انجامیده بود - از آن مملکت برآمده بملازمت آن ممالک ستان رسیده بودند - و در سلک ملازمان آن دیشان منسلک شده - آبا و اجداد فقیر که قاید افراسیاب بوده باشد - و امیر و پیشوای آن قوم بوده - ولایت دلپسند نهادند را بمقر و مسکن اختیار نموده - حسب الحکم آن پادشاه صاحب سیورغال قریه جولک که توطن اختیار نموده بود - شد - و پدر اعیانی فقیر که آقا بابا بوده باشد و مدركي تخلص می نمود - از منظومات نصیبی وافر داشت - و این قطعه در مدح شاه اولیا و برهان اتقیا از نتایج طبع و قاد اوست

* قطعه *

شهی کز تعظم پی بت شکستن * نهد پای قدرت بکتف پیمبر
معظم چنین است ما اعظم الله * بزرگی همین است الله اکبر
بدستور جد و ابای کرام دران ملک و دارالسلطنة همدان بسر می بود -
و از جمله اکابر و اعیان آن ولایت بود - و در زمان عافیت اقوان شاه
عباس الحسینی الصفوی وزیر و ناظر دارالملک همدان شد - و در ایام
شغل و عمل بنوعی با زبردستان سلوک نمود - که از آن زمان باز می گویند -
و بجهت موزینت ذاتی بنظم اشعار ابدار میپرداخت - و مدركي
تخلص میکرد - و این ابیات از زاده طبع ایشان ثبت شد * * شعر *
بجای مهر و وفا محنت و جفا دیدم * چهار پار طمع داشتم چها دیدم

وله ایضا

مضطرب بود امشب از درد مَنّتر جانان من
بود او بیدتاب گویا بود تپ بر جان من

وله ایضا

چنان پروانه از سوز محبت در گرفت آتش
که امشب بر سر شمع آتش پروانه می ریزد

وله ایضا

یار در بزم رفیق است و من از مجلس برون
می کند کاری اگر جذب محبت امشب است

رباعی

دیر است که در سرم ز کس شوری نیست
جان و دل اسیر چشم مخموری نیست
در وصل نه شادمان نه از هجر ملول
بیزارم از اوقات چنین زوری نیست

رباعی

معنی عدل ازین پیش نمی دانستند
زان سبب کسری زده کوس عدالت بجهان
معنی عدل در ایام تو چون ظاهر شد
دهر نالید ز جور و ستم نوش‌وروان

وله

مگر ده بی رخ جانان بهار می آید * بهار بی رخ جانان چه کار می آید
و از علم دفتر و سیاق و حساب و قوفی تمام داشت - چنانکه اهل آن ملک
سخنان او را دستور العمل می دانستند - و برادر اعیانی راقم اعظمی خلاصه
روزگار - و زبده وزرای عالیقدر - اقا خضرا در ایام شاه عباس الحسینی
الصفوی در اوایل حال که گیلان بنصرف آن پادشاه ملک ستان
در آمد - حسب الحکم وزیر لاهیجان گیلان شد - و بعد از آن دیوان
دارالملک همدان که بقلمرو علیشکر مشهور است گردید - و در ایامیکه
وزارت این مملکت که عمده و خلاصه و زبده ایرانست - باو متعلق بود -
قدرت و حالت و کاروائی خود را بر همگان ظاهر ساخته - پادشاه را
بامانت و دیانت و عدالت و رعیت پروری و نفاقت شعاری و کاروائی
او اعتقاد تمام بهرسید - وزارت و تصدی و داروغگی دیگر کراق
دارالمومنین کاشان که بهترین بلاد ایرانست - در سده الف در کف کافی
و نهاد - و حکومت اعراب ممالک محروسه را با تصدی ساوه علاوه
آن گردانید - و مدت بست سال این اشغال بلا مشارکت غیره بآن
وزارت پناه متعلق بود - و دران امر خطیر بقوعی سلوک کرد - ده ایام عمل
او دستور العمل وزرای حال شد - و امیر تقی الدین محمد تذکره نویس
کاشی کتابی باسم شریف آنجذاب نوشته - و بمآثر الخضریه موسوم
گردانیده - و آثار خیرات و مبرات و رفع بدعت و برانداختن بعضی
رسومات و عمارات و خوفات و رباطات که از سرکار فیض آثار پادشاهی
و عین المال خود دران ولایت ساخته و بر طرف نموده - مفصلا درانجا
ثبت است - اگر بظن مطالع مستعدان برسد - معلوم شان میگردد -
که آنچه این وزیر صاحب تدبیر نموده - هیچ یک از وزرای عالیشان

ایران نموده اند - و تا کاشان و ایران آبادان و معمور خواهد بود -
 علامات و آثار آن صاحب خیرات و نام و نشان او در آن ملک خواهد بود -
 و از آنجمله سد در درهٔ فهرود که پنج فرسخی کاشان است بسته -
 که از اعجوبه‌های روزگار است - و بند عباسی مشهور است - و آب آن
 سد را بشهر کاشان آورده - از آن بند تا شهر کاشان پنج فرسخ بوده باشد -
 خیابان نموده - که مترددین در سایهٔ درخت و کنار آب روان می آیند -
 و التحق کوهی از سنگ و آهک در میان دو کوه ساخته و آن دو
 کوه را بهم اتصال داده - و دریای وسیع بهم رسیده - و مدتی تصدی
 محصولات این بند و دیگر محال که وزیر عالی‌مقدار ساخته بود - حسب
 الحکم شاه عباس بواقم این خلاصه نسبت داشت - و تا کسی این ژرف
 بند را نبیند - حقیقت کاردانی آن کاردان ظاهر نمی‌گردد - و مولانا
 جسمی همدانی تاریخ آن بند را چنین در لباس نظم جلوه داده *

* قطعهٔ تاریخ *

این قوی بنیاد بند دیر پای
 کز بقا محکم بنا بر آمده
 دشت را زان آبرو حاصل شده
 کوه را زان بحر در بر آمده
 هم چو عدل پادشاه بحر و بر
 آب بحر و رونق بر آمده
 تا ازین بنیاد گردون ارتفاع
 کوه چون دریا توانگر آمده
 چون دو مرغابی مه و خورشید چرخ
 روز و شب در وی شناسور آمده

چون ز امر پادشاه دین پفساه
 این بنا را زینت و فر آمده
 لاجرم چون دولت شاه از فتور
 در امان تا روز محشر آمده
 شاه غازی آنکه چتر دولتش
 خال روی نصرت و فر آمده
 شاه عباس آنکه حرمش را فلک
 سد راه فتنه و شر آمده
 داد فرمان چون سکندر خضر را
 آنکه چون خضر پدید آمده
 تا ز وضع این قوی بنیاد بند
 کز متانت سد اکبر آمده
 راه یاجوج مفاسد بست و ملک
 زان بحسن فضل داور آمده
 ثانی اسکندر شد و ساعی خضر
 آورد گارش یاز و یاوز آمده
 سیم حل کردست آب او از انگ
 خاکش از کبیریت احمر آمده
 این دفا تا حشر خواهد ماند از انگ
 آبش آهن سنگش از زر آمده
 سال اتمام بنسایش را خود
 این دو مصرع زیب گستر آمده

۱۰۱۰

دفع یاجوج حوادث را چو عدل

۱۰۱۰

ثانی سد مکندر آمده

و این رباعی موافق در تعریف آن تمام بنا گفته است • • رباعی *

در آب و هوای دوش یکی صاحب دید

کاشان را کمتر از عفاشان سفجید

غافل که ز سعی آصف و دوات ششاه

بند نهرود زنده رودی گردید

دیگر دولتخانه و باغات و بساتین است که بر دروازه این شهر که

مشهور بدروازه دولتست - بجهت نزول آن پادشاه همیش مکان بنا

نموده - که سیاحان رومی زمین این قسم عمارت عالی ندیده اند -

و سرائیست که در بیابانیکه مابین سمدان و کاشان که تخمیناً صد فرسخ

بوده باشد - در حوالی سیاه کوه که تمامی نمکستان است - و مقر

و مکان قزاقان و قطاع الطریق خالصاً مخلصاً لوجه الله بجهت رفاهیت

مفرددین و خلق الله بنا نموده - و باتمام رسانیده - و آب شیرین که در آن

سر زمین وجود عبقا دارد - بهم رسانیده - و قنوات عالی از دامنه های کوه

دور بر آنجا جاری ساخته - و باغ عالی بنا نموده - و از راهگذر موزونیت

ذاتی گاهی بگفتن ابیات عاشقانه میل می فرمود - و این دو سه بیت

از فتایح طبع وقاد ایشان است • • بیت *

عاشق بقصد آنکه بگیرد عذای دوست

برداشت هر دو دست و دعا را بهانه ساخت

وله ایضاً

خلف دردمان مرتضوی • سفجر آن در سخا و بخشش فرد

داکترن جامعه اش بشیخ رضا * جامعه کعبه را جبل خرا کرد
 و اکثری از شعرائی ایران قصاید غزلیات و غزلیات دلگشا در مدح ایشان
 گفته اند - و مداح آن وزارت پناه افند - و کتب مطولۀ نشر نیز مستعدان
 بذام فامی ایشان مزین ساخته اند - و این کمترین در ایام دولت و وزارت
 برادر و پدر مدتی در همدان و بعضی اوقات در سمنان و بسطام
 و دیلمان و لاهیجان گیلان و بوآفات فارس و یزد و ابرقوه بامر وزارت
 و تکفیل مهمات آنولایات بسر می برد - چون مدتی مدید بآن خدمات
 مشغولی جست - متصدی کاشان و رتق و فلق محصولات خالصه
 پادشاهی که دران ملک بود باین کمیته رجوع شد - و از جانب پادشاه
 باین والا رتبه سر بلند گردید - و در ملازمت برادر و قبلا خود بمهم
 و مقصب موجوده قیام و اقدام می نمود - و بدانچه از دست
 می آمد - در اتمام آنها می کوشید - و رعایت جانب رعایا که بدایع
 و دایع حضرت آفریدگاراند - منظور میداشت - و با اهل استعداد
 آنملک که حکیم رکن الدین مسعود مسیحی و خدام میوزا ابوقراب ترکمان
 و مولانا حاتم و فهمی و شعوزی و نصیری و سید السادات و الذقباء الکرام
 امیر رفیع الدین حیدر معمای و امیر تقی الدین محمد تذکره نویس و ملک
 طیفور و ملا حیرتی و دیگر مستعدان آن ملک که خلاصه و زبده ایران اند
 صحبتی میداشت - و خدمت ملازمت این گرامی طایفه را فرض عین
 و عین فرض میدانست - تا آنکه پیر و مرشد راقم اعنی جناب سید السادات
 و الذقباء امیر مغیث الدین علی محسوی اسد آبادی همدانی که در
 هندوستان در سلک ملازمان این سپهسالار بود - و از رهگذر بندگان ایشان
 در هندوستان امتیاز تمام داشت - بقصد توطن عقبات عالیات از ایشان
 مرخص شده بکشان آمد - و شرح احسان و انعام این مسالک ستان دربارۀ

آن عارف آگاه - چون درین خلاصه در احوال میر مذکور و در دیباچه که بر دیوان رباعیات ایشان راقم نوشته - مفصلاً ثبت است مگر تصدیق نمی دهد - و بخدمت آن سید بزرگوار رسید - و این عطیه در هزار و شش روی داد - چندان از مآثر بزرگی و احسان ذاتی و سخن سنجی و نکته دانی و دانش این دانش پرور و جمعی از مستعدان که در بندگی ایشان می بودند - بیان نمود - که این کمینه و انثری از مستعدان را غایبانه بنده و دعاگوی ایشان نمود - و در سده هزار و هفت غزلی در میان مستعدان طرح شده بود - اگرچه شعر و شاعری فن و روش فقیر نبود - و مدح گفتن شعار و دثار نساخته بود - و گاهی بتکلیف پیرو مرشد خود و تتبع رباعیات دل آویز ایشان رباعی می گفت - و بگفتن این غزل رغبت نمود - و از غایت اخلاص غایبانه بنام نامی ایشان مزین گردانید •

• غزل •

تا بکی غلطم بخون دیده مزگان نیستم
تا بکی سوزم بحسرت داغ حرمان نیستم
عذلیب باغ عشقم لیک در کذب قفس
سوزشی دارم که محتاج گلستان نیستم
گر بشاخ گل زخم آتش نه بیدادی بود
مفکمه مجنون گلم از باغ و بستان نیستم
تا نشان یابم ز لیلی جانب حی میروم
ورنه دلگیر از سموم این بیابان نیستم
در عراق پرنفاق این آرزو می سوزدم
کز سخن سنجان بزم خان خانان نیستم

چون مدح و ثنای این سزاوار مدحت بود - پیرو مرشد فقیر و مستعدان

پسندیدند - بسیادت و نقابت پناه وحید الزمانی میر عماد قزوینی که در
نسخ و تعلیق خط نسخ بر خطوط استادان سابق کشیده بود - داد
که بر طریق قطعه نوشته - نزد این کمیته بود - که بمصحوب مرددین
معروض سخن سنجان بزم فیاض ایشان نماید - تا آنکه بجهت حوادث
زمان برادر فقید که ذکر او رفت - بوسیله که طول تمام دارد - در عین
حکومت و دولت در سده هزار و شانزده بعز شهادت فایز گردید -
و امیر حیدر معمای تاریخ آن واقعه را چنین بظم آورده * * قطعه *

ای خسرو عرصه جهان را مالک

می شد چو براه عدم آقا سالک

تاریخ رقم زنان دعا گوین گفت

أَفَتَ الْبَقَايِ وَ أُلَّ شَيْ هَالِكِ

و این صبی در لباس نظام جلوه گر ساخته بود * * شعر *

نزد شه کله پزی در کاشان * زده بر آصف کاشان یک کار

وز هر مصرعه تاریخ این واقعه بیرون می آید * القصة بعد ازین قصه جانکاه

مهم و معامله برادر فی الجملة حسب التحکم آن پادشاه عالیشان بداعی

رسید - و بسبب حسد حاسدان و سخن سازی مفسدان خاطر آن پادشاه را

از بعضی مقدمات که از برادر داعی در زمان حکومت کاشان سرزده باشد -

ازین دعا گو آن ذیشان را منحرف ساختند و کار بجائی رسید - که بودن

در ایران بهیچ وجه ممکن نبود - و حرف مداحی این سپه سالار نیز بگوش

آن عالیشان رسید - و بغضت و طالع مددگاری نمود - ذوق و ملازمت ایشان

بر حب وطن و منصب غالب آمد - زیارت عنبات عالیات سدره مرتبات

و در یافتن حجة الاسلام و طرف مدینه مشرفه و دعا گوئی این سپه سالار

دران امکن شریفه از راه بندر دابل با کوچ و متعلقان در ذیقعدة سنه

هزار و بیست و سه در برهانپور خاندیس بشرف بغدادی ایشان سرافراز گشت - و قبل از رسیدن این فقیر بملازمت و بغدادی این سپه سالار آن غزل بسمع مقربان ایشان رسیده بود - و دعاگوی غایبانه خود را شناخته بودند - چنانچه در زمان ملازمت و پابوسی احتیاج بصداوت احدی نشد - و آن غزل که مدتی بود بخط میر عماد خوشنویس نوشته شده بود - بنظر ایشان در آورد - و بغایت مستحسن و مقبول افتاد - چنانچه لازمه بقده پوری و غریب نوازی ایشانست بشرف بغدادی و ملازمت خود سرافراز ساختند - و بجایگزین لایق و مقاصب مناسب امتیاز بخشیدند - و بنوشته این شرف نامه بدستوری که در دیدن آن ذکر رفته - عالی رتبه گردانیدند - و الحال که هزار و بیست و پنج هجری بوده باشد - بدستور در بغدادی ایشان می باشد - و در ظل مرحمت ایشان بسر می برد - و هر روز و هر ساعت بغایت تازه و مرحمت بی اندازه اختصاص می یابد انتهى * وفات ملا عبدالباقی نهاوندی حسب ذکر تاریخ محمدی در سنه هزار و چهل و دو هجری قدسی و قوم یافت *

از قراریکه معلوم است این کتاب مجهول القدر و معدوم المثل در هیچ نقطه از نقاط عالم موجود نیست - وحید الدهر و فرید العصر است - الا آنکه یک نسخه کامله اش در اروپا در کتابخانه کیمبرج و حصه خاتمه اش در کتابخانه بانکی پور موجود و لیکن

میلان ماه من تا ماه گردون * تفاوت از زمین تا آسمان است

شاهد مدعا اینکه این نسخه موجوده بچند جهت رجحان کلی و اهمیت تام دارد - اول اینکه مصنف کامل بانامل حکومت شمایل - و خامه صداقت مایل در ظهر ورق اول کتاب این عنوان را نگاشته - "برسم کتابخانه صدر اعظم و دستور محرم - صاحب السیف و القلم - افلاطون یونانی -

و بوعلی ثانی - فرزند عین القضاة همدانی - باعث مصالح
و موجب رفاهیت اهل عالم - وارث علم و حکم بالارث و الاستحقاق -
قاضی عبد العزیز سلمه الله تعالی فرستاده - که از این بذرة خاکسار -
و مخلص اخلاص شعار - عبد الباقي نهارندی که مولف و مصنف این
گرامی نسخه موسومہ بمآثر رحیمیست - دران سرکار بیدارگار بوده باشد -
و چون بجهت کوتاهی وقت مقابله بعضی اوراق و اتمام بعض حالات
خصوصاً احوال سلاطین دکن که نسخها تمام است - درین جا ناتمام - باید
بقید کفایت در آورد - امیدوار است که بذکر کیمیا اثر آن ملاک و ملجای
اهل عالم افتد - " و ایضاً در ورق خاتم، این عبارت ثبت است - " بتاریخ
پانزدهم جمادی الثانی هزار و بیست و شش هجری وقت در پهر مولف
این ژرف نامه عبد الباقي نهارندی بشرف اتمام مقابله این نسخه
که بجهت یار خانی خواجه سلطان محمد اصفهانی نوشته شده بود -
توفیق یافت - و بقدر قدرت و حالت کوشیده - اگر سهوی و خطائی
درین نسخه بوده باشد - بجهت طرف مقابله خواهد بود * " دوم آنکه متن
و حواشی نسخه مذبوره بموارد کثیره بنحاه مشکیں خنامه مصنف بحلیه
اصلاح مدحلی است * سوم آنکه ظهر ورق ابتدائیه نیز بنحواتیم عنبرین شمامه
سلاطین عظام نامداران دهلی اعنی مستغرق بحار رحمت ایزد منان -
خلد آشیان شاهجهان - و فردوس مسیر بی نظیر - شاه اورنگ زیب
عالمگیر - رشک بدر منیر و غیرت مهر عالمگیر است - و ایضاً ترقیمات
امضای حقایق مواسات امرای آن خسروان عالم آرای جهانگیر رونق افروز
این رق منشور است *

و بعقد خاطر این فقیر و ضمیر منیر هر واقف و خبیر - نه بطریق ظن
و تخمین - بل بطرز حقیقت و طور یقین - راسخ و ثابت است که این

نسخه اصلیه اولیه است و لا غیر که پیوسته در کتابخانهای دولتی اسلام
 بسک جوهر الففیس منسلک و محفوظ - و در مخازن ایشان مکتوز
 بوده است - و لکن هرچه تفحص و تجسس نموده - که بکدام وسیله
 در کلمته آمده باشد - معلوم نشد - و جای هیچ شک نیست که این مهر
 سپهر تواریخ مدت زمانی در فلک سلطنت دهلی چون خورشید بنقطه
 الراس در مکتب بوده - و پس از آن نقل و تحویل آن بمرج کتابخانه
 حیدرآباد دکن وقوع یافته - و چون هلال عید انکشت نمای انام گردیده -
 چنانچه غلام علی آزاد بلگرامی گواهی می دهد بر اینکه نسخه
 متأثر رحیمی را که ملاحظات بعض حواشی و اصلاح متن آن بخط مصنف
 موصوف عبد الباقی نهارندی بود در حیدرآباد ملاحظه و مطالعه نموده ام -
 پس ظن غالب است که همین نسخه دهلی را منظور نظر - و ملاحظه
 بصر در آورده باشد - زیرا که الحاقات و اصلاحات فلم مصنف در در نسخه
 چندان مورد احتمال نخواهد بود - وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ - بهر حال نسخه
 بسیار مرغوب و تاریخ بسیار مطلوبیست - به واسطه عدم توجه و التفات
 زایدتاً صفت پرده نشین حجاب عصمت خود بوده - وَ عَزَّ مَنْ قَالَ *

لِكُلِّ بَائِسَةٍ اَلْبُدَّ لَهَا سُوقًا

درین هنگام چنین اقتضا نموده * * مصرع *

کوس رسوائی ری بر سر بازار زنیتم

لهدا بر ذمت همت واجب و فرض آمد - که مکفونات این صحیفه
 شریفه را که هر یک زین منظره جزا - و رشته عقد ثریا است - مانند
 کواکب سیار - و آلهی شاهوار - که در یکبرج قران گذند - و بیکدرج قرین گرداند -
 حل نموده بزبور طبع در آورد - تا زمره طالبان را باندک جهدی دولت وصل
 دست دهد - با وصف آنکه اغلب اوراق بواسطه کثرت نقل و تحویل از

جائی بجائی - ازهم متفوق و پریشان - و اکثر صفحات منقوب و منعوط
دود و کرمان - و غالب مضامین از متن تا هاشم ممزوق و نامعلوم بود -
چندان بذل جهد و سعی بلیغ در کار رفت - که مطالبیکه چون کار مردان
آزاده معقود بود - مانند روی نوکان ساده روشن و گشاده گردید -
و غوائی معانی بعضی الفاظ که در حجتان اوضح اللغات معجرب بود -
بر روی لفظ دری چهره دلبری کشود - چنانچه اکنون مانند یوسف
از قعر چاه مقامی اوتابی گردیده - و ندانی یا بشری هذا غلام
بکوش هوش قافلہ سالار کاروان فضل و کمال بسیط غبرا رساند - رجای
واقف است که عن قریب بهم رکابی موبدان غیبی - و پیادگان آریبی -
از شکنجه زندان طبع - مریع نشین سپهر عزت گردیده - منظور نظر
بیدظیر اکسیر تاثیر - زاین عظام - و اوتاد گرام انجمن متقدس مسبوق
الذکر آمده - جلوه خود فروشی نماید - و عزیز آسا طالبان مصر کمال را
که مفتون چهره کذب تواریخ اند - چون نورنگ بنگلچهر - و وامق بعدرا - و خسرو
بشیرین - و مجنون بلین فریفته حسن خود نماید - و فرشته آسا لیلی و شان
مضامین کحور منصورات فی الخیام در سیاه چادر سطورش مسطور اند -
بر کتب تواریخ معتبره معتمده مثل مطلع السعدین و حیدب السیر
و نگارستان و منتخب التواریخ و خلاصه الاخبار و لب التواریخ و روضة الصفا
و تاریخ اکبری و تاریخ گزیده و طبقات اکبری و ظفرنامه و اخلاق حکیمی
و اکبرنامه و امثال اینها معقول است - و مصنف مرحوم این کتاب
عزیز الوجود را بر یک مقدمه و چهار فصل و خاتمه کتاب ترتیب
داده است *

مقدمة الكتاب

در ذکر حسب و نسب و آباء گرامی عبدالرحیم خان خاندان که مدت زمانی نوای سلطنت و امارت ایشان در عراقین عرب و عجم و فارس و آذربایجان و بعضی از نواحی خراسان و دیار بکر افراشته و سبب توجه این خانواده عظیم الشان بطرف هندوستان *

فصل اول بر ۵۵

در ذکر والد عظیم الشان این خلاصه دودمان علیشکری و حالات و فتوحات آن مرحوم المسمى محمد پیرم بیگ بن سیف علی بیگ بن بیوک بیگ - و ضمناً حالات سلاطین غزنویان و غیر ذلک تا زمان سلطنت جهانگیر شاه بن اکبر شاه و برخی از حالات سلاطین بنگاله و جونپور و مائوه و کشمیر و ملتان را نیز بحسب تحقیق بیان نموده *

فصل دوم

در آثار بزرگی و صیت مملکت داری و سخاوت ذاتی و فطرت جبلی و فتوحات عبدالرحیم خان خاندان و فیوضاتی که در عهد و عصر خود بافاضه داشته است - و ذکر سلاطین گجرات و سند و دکن و خاندیس در ضمن همین فصل شامل نموده *

فصل سوم

در ذکر افعال خیریه و اعمال بریه بتعمیر مساجد و مدارس و حمامات بقاع الخیر که از عین المال خود تعمیر و ترمیم نموده است - فی الواقع قصر آخرت خود را بآن آبادان و محکم و استوار نموده *

فصل چهارم

در ذکر حالات فرزندان ارجمند کامگار فامدار این عالیقدر که نونهای
بستان سلطنت و شهریار و گلدسته گلزار ابهت و بختیاری بوده اند *

خاتمة الكتاب

در ذکر حالات علما و فضلا و شعرا و سپاهیان و مستعدان هر صنف
که روی ارادت بعبه نشانش آورده - و کامیاب صورت و معنی گردیده -
و این نیز مفترسم بسه قسم است *

قسم اول

در بیان علما و فضلا *

قسم دوم

در ذکر فصحا و شعرا *

قسم سوم

در بیان سپاهیان و مستعدان و هنرمندان اصناف *

فَحَانَ لِي أَنْ أَبْدِيَ بِالْعَوَامِ - بِتَوْفِيقِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَلَمِ - اللَّهُمَّ اجْعَلْ
هَذَا الْكِتَابَ مَتَّبَعًا بَيْنَ الْخَوَاصِّ وَالْعَوَامِ - بِجَاهِ سَيِّدِ الْإِنَامِ - عَلَيْهِ أَفْضَلُ
الصَّلَاةِ وَالْأَمَلِ السَّلَامِ - وَوَفَّقْنِي لِتَصْحِيحِهِ بِالذَّمَامِ - وَارْشِدْنِي إِلَى سَوَابِ
الطَّرِيقِ وَخَيْرِ الْمَقَامِ - وَانْفَعْ قَارِنَهُ وَكَاتِبَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ - وَاجْنِبْنِي

مِنَ السَّيِّئَاتِ وَالْآثَامِ - وَادْخُلْنِي فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ الْكَرَامِ - آمِينَ
يَا ذَا الْمَجْدِ وَالْجُودِ وَالْعَطَاءِ وَالْإِحْسَانِ وَالْإِنْعَامِ *

العبد

محمد هدايت حسين

غفر الله له

مدرس زبان عربي و فارسي در

پرسيدنسي كالج - كلكته

مورخه ۲۸ ذی الحججه سنه

۱۳۲۷ شجري قدسي

مطابق ۱۱ جنوري سنه

۱۹۱۰ ميلادي

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد و ثنا نه در خور این حوصلهاست - و ستایش و سپاس چه حد
هر مدرک و صاحب ذکا است - حمد را دلی باید خالی از وسواس -
و ستایش را زبانی حقیقت اساس - عالم توحید عالمیست ربّانی - و عرصه
تحمید مقامیست رحمانی - کار زبان دانان درین راه بی زبانی - و شغل
دانیان درین علم نادانی - صدف را چه یارا که دریا آشامد - و مور را چه
قدرت که بیابان پیماید - مدح و ممدوح وقتی مدح ممدوح تواند کرد که معرفت او
حاصل نموده باشد - و واصف گاهی وصف کردن را شاید که شناخت
موصوف به بهم رسانیده باشد - دلی باید صافی - و خاطر کافی -
قا ناب و یارای آن داشته باشد - که متحمل این داعیه عظمی شود -
مخلوق را ثنای خالق کردن - شبیسم بسیر دریا بردنست - و انسان را جرأت
حمد نمودن - شعله با خاشاک آشنا ساختن - اگر از اولش گوئی بی ابتدا
و اگر آخرش را ستایی بی انتها *

اول تو اول بی ابتدا • آخر تو آخر بی انتها
اول و آخر بتو نسبت خطاست • اول و آخر چه نسبت با خداست
از صدمه توحید دوری در یکی گریخته - و بعلاقه تجرید خودی در تویی
آویخته - عالم و آدم نشانه از قدرتش - و عناصر اربعه نمونه از حکمتش - سراب
را بحر نما - و بحر را بسرو پا نمودار ساخت - و پشه را وبال پیل - و مور
را کشنده شیر گردانید - تا دلیل بزرگی و نشانه قدرتش باشد - و محتاج
بناجید و ستایش من و تو نیست * از نظر عاطفتش جهانیان آشنا شده اند